

به مناسبت روز دانش آموز

## مصاحبه با جانباز ۷۰ درصد «محمدجعفر کتویی زاده»، برادر شهیدان «مهران و محمدصادق کتویی زاده»

کاری از واحد فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان کازرون



شهید مهران کتویی زاده

دوستان نزدیک و برادران من بودند، طبعاً متأثر می‌شدم اما باز هم باید صبر پیشه می‌کردیم و می‌جنگیدیم.

**اکنون در کدام گلزار دفن شده‌اند؟**

قطعه ۳ گلزار شهدای سیدمحمد نوربخش

**نحوه جانپاز شدن خودتان چگونه بود؟**

من چهاربار زخمی شدم. اولین بار سال ۶۱ در عملیات والفجر ۱ و از ناحیه کتف. دومین بار در عملیات شناسایی فاو بود که از ناحیه گردن زخمی شدم بار سوم در عملیات کربلای ۸ در منطقه شلمچه از ناحیه پا و آخرین بار هم در خط پدافندی شلمچه به وسیله گلوله توپ.

**چرا شما بعد از شهادت دو برادر و زخمی شدن چند باره فکر نکردید دین خود را ادا کرده‌اید و باید به خانه برگردید؟**

پس از شهادت دو برادرم خانواده اصرار داشتند که برگردم. اما در آن فضا فقط به شهادت فکر می‌کردم و نمی‌خواستم برگردم. برای این که نتوانند مجبورم کنند ابتدا از حالت بسیجی به عنوان سرباز خود را معرفی کردم و سپس به عنوان سپاهی در جبهه ماندم.

**شما و برادران‌تان هر سه دانش‌آموز بوده‌اید آیا در جبهه هم به فکر یادگیری بودید؟**

آنجا شرایط جنگی حکم‌فرما بود و ما هم جزء یگان رزم بودیم کمتر فرصتی برای این موارد بود، اما در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد واحدی به نام آموزش داشتیم که دروس مدرسه را ارائه می‌داد و حتی از جبهه امتحان می‌گرفت. کسانی بودند که در همان جبهه به

در عملیات بدر سپاه و ارتش به صورت مشترک همکاری می‌کردند یک گروهان از ارتش را به سپاه داده بودند و یک گروهان از سپاه باید به ارتش می‌پیوست که قرعه به نام گروهان ما افتاد و ما سه نفر در این عملیات با هم همراه بودیم. شب قبل عملیات تصمیم بر این شد که یکی از ما بماند تا اگر مشکلی پیش آمد بتواند برای پشتیبانی بقیه، کاری انجام دهد من برای پشتیبانی گروهان ماندم و دو برادرم همراه با گروهان و تحت فرماندهی ارتش به خط مقدم رفتند. متأسفانه عملیات با شکست روبه‌رو شد و بسیاری از نیروهای ما به اسارت عراقی‌ها درآمدند. تعدادی از بچه‌ها موفق به عقب‌نشینی شده بودند و ما تلاش زیادی کردیم تا بتوانیم آن‌ها را نجات بدهیم تعداد قایق‌ها کم بود؛ اما توانستیم همه کسانی که برگشته بودند را به عقب ببریم طبعاً من نگران برادرانم بودم. آن‌ها هم جزء آخرین نفراتی بودند که به ما ملحق شدند و توانستیم به عقب برگردیم.

**پس به این ترتیب هر سه نفر از این عملیات به سلامت بازگشتید. اولین شهید خانواده چه کسی بود؟**

پس از این عملیات محمدصادق به واحد تخریب لشکر ۱۹ فجر پیوست (ما جزء لشکر المهدی بودیم) پیش از عملیات کربلای ۴ قرار بود یک عملیات مقدماتی انجام شود. او به عنوان تخریب‌چی عازم می‌شود و پس از باز کردن معبر به جای عقب‌نشینی با بچه‌های گروه تخریب، در عملیات با رزمندگان همراه می‌شود که مورد اصابت گلوله کالیبر از ناحیه گردن قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. حدود بیست روز از او بی‌خبر بودیم و بعد هم حدود دو ماه طول کشید تا پیکر مطهرش پیدا شد. جالب این که پس از این مدت که جسد در آفتاب سوزان جنوب قرار داشت هنوز جسد سالم بود.

**شهادت برادر باعث نشد تا شما به خانه برگردید و احساس کنید دین خود را ادا کرده‌اید؟**

خیر ما با روحیه و انگیزه بیشتری برای نبرد با دشمن در جبهه ماندیم.

**پس از آن چه اتفاقی افتاد؟**

عملیات کربلای ۴ پیش آمد که باز هم من و مهران در یک گروهان بودیم. در این عملیات بود که مهران شهید شد.

**شهادت مهران چگونه بود؟**

عملیات کربلای ۴ لو رفته بود و ما تلفات سنگینی دادیم مهران هم با قایق به سمت دشمن رفت و ما دیگر از او خبری نداشتیم در آن شب بیش از ۶۰ نفر از بچه‌های کازرون مقتول شدند. دشمن منطقه را بمباران شیعیایی کرده بود و با اطلاعاتی که از قبل داشت تلفات سنگینی به ما وارد کرد. پیکر مهران سال ۷۳ تخصص شد.

**شما چه حسی داشتید؟**

**دارید؟**  
مهران درس و مدرسه را رها کرد و به جبهه رفت سال ۶۱ بود. آن زمان امکانات ارتباطی ضعیف بود و ما تا سه ماه از او بی‌خبر بودیم من حدود یک ماهونیم پس از او عازم جبهه شدم و توانستم بعد از مدتی از او خبری بگیرم و او را در فکه پیدا کردم و حتی در آن زمان هم که از او خواستم تلفنی به خانواده بزنم شرایط جنگ را یادآور شد و گفت در این شرایط چگونه وظیفه خود را رها کنم و به دنبال این کارها بروم؟

مهران بعد از مدتی که جبهه آمده بود به ستاد معراج شهدا رفت. حضور در این ستاد به سختی او را تحت تأثیر قرار داده بود به طوری که دائماً به یاد شهیدان بود و حتی گاه دیده می‌شد که از شدت ناراحتی بی‌هوش می‌شد و این مسئله او را بیش از پیش برای شهادت مصمم کرده بود.

**چطور می‌شود که نوجوانی با این سن کم در همه امور پیشرو می‌شود؟ هم در عبادت هم در جبهه رفتن و هم پس از آن مورد اعتماد جوانان پاک‌ی که در جبهه هستند قرار می‌گیرد و پشت سرش نماز می‌خوانند؟**

اولین مطلب به نظر من محیط مذهبی خانواده بود و پس از آن جو انقلابی حاکم بر جامعه و البته خصوصیات اخلاقی خود مهران که همه با هم او را این گونه بار آورده بود.

**آیا جنگ هم در تقویت این روحیه تأثیر داشت؟**

ما هر سه همراه بودیم و هر سه در فکر جنگ مضافاً بر این که خوزستان و خرمشهر به نوعی وطن ما بود و عرق دفاع از آن را نیز داشتیم؛ اما باز هم مهران از ما جلوتر بود و دید وسیع‌تری داشت و ما نیز از حضور او استفاده می‌کردیم.

**نقش ولایت فقیه در ایجاد انگیزه در شما و برادران‌تان را چگونه می‌بینید؟**  
ما عاشق امام بودیم و سخنان امام در قلب و روح ما رسوخ می‌کرد. می‌دانستیم که اگر بخوایم بر دشمن پیروز شویم تنها راه آن اتحاد زیر چتر ولایت فقیه است و همواره از سخنان امام (ره) استفاده می‌کردیم. و امروز هم همین‌گونه است. همه گوش به فرمان رهبر هستیم.

**آیا حرف‌های مهران روی شما نیز تأثیر داشت؟**

مهران فقط به شهادت فکر می‌کرد و می‌گفت من این راه را انتخاب کرده‌ام و تا پایان آن خواهم رفت. سعادت را در شهادت می‌دید و برای رسیدن به شهادت و تهدیب نفس نهایت تلاشش را می‌کرد چرا که اعتقاد داشت تا انسان پاک و خالص نشود لیاقت شهادت را نخواهد داشت.

**ما هر سه همراه بودیم و هر سه در فکر جنگ مضافاً بر این که خوزستان و خرمشهر به نوعی وطن ما بود و عرق دفاع از آن را نیز داشتیم؛ اما باز هم مهران از ما جلوتر بود و دید وسیع‌تری داشت و ما نیز از حضور او استفاده می‌کردیم.**

**نقش ولایت فقیه در ایجاد انگیزه در شما و برادران‌تان را چگونه می‌بینید؟**

ما عاشق امام بودیم و سخنان امام در قلب و روح ما رسوخ می‌کرد. می‌دانستیم که اگر بخوایم بر دشمن پیروز شویم تنها راه آن اتحاد زیر چتر ولایت فقیه است و همواره از سخنان امام (ره) استفاده می‌کردیم. و امروز هم همین‌گونه است. همه گوش به فرمان رهبر هستیم.

**اگر جنگ نبود یک جوان می‌توانست اینقدر به لحاظ معنوی رشد کند؟**

من جامعه‌شناس نیستم و نمی‌توانم به‌دقت به این سؤال پاسخ دهم اما از نظر من جنگ تأثیر خود را داشت هر چند امروز هم ما جوانان شجاع و پاک‌ی را می‌بینیم که به محض این که راه شهادت را باز می‌بینند عاشقانه مرگ را در آغوش می‌کشند و در راه آرمان‌های اسلام و انقلاب شهید می‌شوند. به‌عنوان مثال می‌بینیم که وقتی رئیس جمهور تازه به دوران رسیده آمریکا به ملت ایران توهین می‌کند همه از هر جناح سیاسی و از هر قوم و نژادی و حتی کسانی که ممکن است با نظام زاویه داشته باشند علیه او متحد می‌شوند و این هم‌پستگی دشمن را به عقب می‌راند. جنگ هم همین نقش را در ابتدای انقلاب داشت و چه بسا اگر جنگ نبود اقتدار امروز کشور هم نبود.

**شما سه برادر در یک منطقه بودید، آیا خاطره مشترکی از این همراهی دارید؟ سه برادر در شرایط جنگی؛ چه احساسی نسبت به هم داشتید؟**

**از اخلاق و رفتار برادران شهیدتان بگویید. با شما که برادر بزرگتر بودید و با پدر و مادران‌تان چطور رفتار می‌کردند؟**

مهران که اسوه اخلاق بود. بسیار آرام و متین، همواره به پدر و مادرم کمک می‌کرد حتی وقتی خانه بود اجازه نمی‌داد مادرمان ظرف‌ها را بشوید. در جبهه هم که بود به همه کمک می‌کرد. مهران با سن کمی که داشت بسیار متعبد بود. در منزل پیش نماز ما بود وقتی به جبهه رفت نیز مورد احترام رزمندگان و پیش نماز آنان بود. محمدصادق هم بسیار خوب و خوش اخلاق بود اما در میان ما مهران چیز دیگری بود. در اعزام به جبهه نیز از ما سبقت گرفت.

**از لحاظ معنوی و عبادات شخصی برادران شهید شما چگونه بودند؟**

در این مورد هم با توجه به فضای مذهبی خانواده همه اهل نماز و روزه و توجه به عبادات بودند اما باز هم مهران از همه جلوتر بود. نماز شب می‌خواند و همیشه نماز اول وقت را به جا می‌آورد و همان‌طور که اشاره کردم در جبهه نیز پیش نماز گروهان خود بود.

**اوقات فراغت را چگونه می‌گذراندید؟**

من و محمد صادق بیشتر اهل ورزش بودیم و فوتبال بازی می‌کردیم و مهران بیشتر به مسجد و عبادت و مطالعه می‌پرداخت.

**اولین نفر از جمع شما که به جبهه رفت مهران بود. چه انگیزه‌ای باعث می‌شد مهران جنگ را بر تحصیل مقدم بداند و خود نیز برای رفتن مصمم باشد؟**

مهران فقط به شهادت فکر می‌کرد و می‌گفت من این راه را انتخاب کرده‌ام و تا پایان آن خواهم رفت. سعادت را در شهادت می‌دید و برای رسیدن به شهادت و تهدیب نفس نهایت تلاشش را می‌کرد چرا که اعتقاد داشت تا انسان پاک و خالص نشود لیاقت شهادت را نخواهد داشت.

**آیا حرف‌های مهران روی شما نیز تأثیر داشت؟**

مهران فقط به شهادت فکر می‌کرد و می‌گفت من این راه را انتخاب کرده‌ام و تا پایان آن خواهم رفت. سعادت را در شهادت می‌دید و برای رسیدن به شهادت و تهدیب نفس نهایت تلاشش را می‌کرد چرا که اعتقاد داشت تا انسان پاک و خالص نشود لیاقت شهادت را نخواهد داشت.

**نقش ولایت فقیه در ایجاد انگیزه در شما و برادران‌تان را چگونه می‌بینید؟**

ما عاشق امام بودیم و سخنان امام در قلب و روح ما رسوخ می‌کرد. می‌دانستیم که اگر بخوایم بر دشمن پیروز شویم تنها راه آن اتحاد زیر چتر ولایت فقیه است و همواره از سخنان امام (ره) استفاده می‌کردیم. و امروز هم همین‌گونه است. همه گوش به فرمان رهبر هستیم.



خاطره‌ای از زمان اعزام به جبهه‌ی خود و برادران‌تان



شهید محمدصادق کتویی زاده

تاریخ انقلاب اسلامی را که ورق می‌زنیم همواره دانش‌آموزان نقش به‌سزایی در لحظه لحظه پیروزی انقلاب و حفظ آن دارند و پس از انقلاب نیز با آغاز جنگ تحمیلی همین جوانان با درک شرایط دشوار کشور سنگر علم و تحصیل را رها نمی‌کنند و با حضور در جبهه‌ها مانع دست درازی دشمنان به این آب و خاک می‌شوند.

اکثر رزمندگان ما بسیجیانی هستند که با دانش‌آموزان یا در سن درس و مدرسه قرار دارند اما در این دوره تحت تأثیر گفتار و رفتار امام (رحل‌ره) گویی ره صد ساله را یک شبه طی کرده‌اند و در عشق به معبود و ایثار در راه او به کمال رسیده و در دانشگاه عشق بالاترین مدارج را طی کرده‌اند.

وقتی نام شهدای دانش‌آموز کازرون را بررسی می‌کردم به نام دو برادر شهید رسیدم که یک برادر جانباز ۷۰ درصد نیز دارند که او هم شهید زنده است و حتی است برای امروز تا راوی عشق و ایثار برادرانش باشد.

وقتی از او خواستیم با ما هم کلام شود نمی‌پذیرفت و تأکید می‌کرد که تاکنون مصاحبه‌ای نکرده و نمی‌کنم. می‌گفت ما هر چه کرده‌ایم در راه خدا بوده و نیازی به این مصاحبه‌ها نداریم. بسیار تلاش کردم تا راضی شود. به هر حال با توفیق الهی این مراد حاصل شد و با این جانباز سرافراز ۷۰ درصد (محمدجعفر کتویی زاده) و برادر شهیدان «مهران و محمدصادق کتویی زاده» به گفت‌وگو نشستیم تا شاید پرتوی از دل نورانی این



کلاس‌های بالاتر رفتند. حتی گاهی می‌شد که برگه امتحان برخی بچه‌ها را به خط مقدم می‌فرستادند تا از امتحان و تحصیل خود محروم نشوند.

**اکنون چه می‌کنید؟ تحصیلات‌تان چیست؟**

من پس از جنگ دیپلم خود را گرفتم و هم‌اکنون بازنشسته سپاه هستم.

**پیامی از برادران شهید در ذهن دارید؟**

آن چه از وصیت مهران در ذهن دارم این است که در وصیت‌نامه خود خطاب به پدر و مادرم می‌گوید: اگر بعد از من برادرم محمدجعفر زنده بود، دلم می‌خواهد جلو او را بگیرم و بگذارم سلاح از دست افتاده‌ی من و برادرم محمدصادق را بردارد و راهمان را ادامه دهد.

محمدصادق هم در وصیت‌نامه خود از دوستان می‌خواهد که راهش را ادامه دهند و نگذارند تفنگش بر زمین افتد و هرگز زیر بار ظلم و ستم نروند. همچنین مقداری پول داشت که در وصیت‌نامه خواسته بود یا خرج جبهه شود یا به کمیته امداد داده شود تا خرج فقرا شود.

**تهیه و تنظیم مصاحبه:** امیرخسرو شجاعی، کارشناس فرهنگی و پژوهشی بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان کازرون

**تاریخ مصاحبه:** ۹۶/۴

**مصاحبه شونده:** محمدجعفر کتویی زاده، جانباز ۷۰ درصد، برادر دو شهید و بازنشسته سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.



نشسته با علامت قرمز